

نوع مقاله: پژوهشی
صفحات ۲۸ - ۷

رویکرد دینی دارالعلوم دیوبند در افغانستان

راضیه بیگ خراسانی^۱
سینا فروزش^۲
جواد هروی^۳

چکیده

رویکرد دارالعلوم دیوبند بر می‌گردد به اندیشه‌ای دینی سه شخصیت: شاه ولی الله دهلوی، شاه عبدالعزیز دهلوی و سید احمد باریلی. نام این دارالعلوم از شهر دیوبند گرفته شده و در ۳۰ می ۱۸۶۷، توسط مولانا محمد قاسم نانوتوی و رشید احمد گنگوهی در ناحیه سهارنپور، واقع در ۱۵۰ کیلومتری شمال دهلی بنا نهاده شد. مسأله پژوهش حاضر این است که از چه زمانی رویکرد دیوبندی در افغانستان شکل گرفت و کدام عوامل در گسترش دیوبندی گری در میان مردم آن کشور نقش داشته است؟ در این نوشتار مدعای اصلی مورد نظر این است که نفوذ رویکرد دیوبندی نقش قابل ملاحظه در افراطی گری دینی مردم افغانستان داشته و تسامح دینی آنان را تهدید کرده است. این پژوهش با روش کیفی و شیوه‌ی توصیف و تحلیل در پی گردآوری داده‌ها می‌باشد. نگارنده در برخورد به مراجع مختلف درباره‌ی دارالعلوم دیوبند به این نتیجه رسیده است که افغانستانی‌ها از زمان تأسیس دارالعلوم دیوبند جزء طلاب اصلی آن به شمار می‌رفتند. در پایان اولین سال تأسیس دیوبند که تعداد طلاب به ۷۸ نفر می‌رسید ۵۸ تن آن افغانستانی و پنجابی بودند. اشغال افغانستان توسط شوروی سابق و جهاد علیه آنان باعث گردید دینداری مردم افغانستان با ایدیولوژی مجاهدان عربستان، اخوانی‌های مصر و دیوبندی‌های پاکستان پیوند بخورد و به رویکرد جدیدی از دینداری بی‌انجامد. در حال حاضر، طالبان رویکرد دینی خود را متأثر از دیوبند و خود را راه‌روان تعالیم دیوبندی از نوع جهادی آن می‌دانند و از جایگاه حکومت دینی در پی اجراء احکام دین‌اند.

واژگان کلیدی

دیوبند، وهابیت، طالبان، پاکستان و افغانستان.

۱. دانشجوی دکتری گروه تاریخ اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Email: raziehbeik@gmail.com
۲. دانشیار گروه تاریخ اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران. (نویسنده مسئول)
Email: sinaforoozesh@gmail.com
۳. دانشیار گروه تاریخ اسلام، واحد علوم و تحقیقات، دانشگاه آزاد اسلامی، تهران، ایران.
Email: mr.javadheravi@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۵/۲۰ پذیرش نهایی: ۱۴۰۲/۸/۱۳

طرح مسأله

در برخورد با متون کهن تاریخی و تورق آن‌ها می‌توان پی‌برد که جغرافیایی فعلی افغانستان روزگاری جز مهم حوزه تمدن اسلامی - فارسی بود و قسمت زیادی قلمرو خراسان را شامل می‌شده است. لسترینج در نوشته‌ای خود قلمرو خراسان را چنین شرح می‌دهد: «ابتدا بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه‌های هند واقع است اطلاق می‌شد و به این ترتیب تمام بلاد ماوراءالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان و قهستان در جنوب شامل می‌گردید. ولی بعدها این حدود هم دقیق‌تر و کوچک‌تر گردید تا آنجا که می‌توان گفت خراسان از سمت شمال خاوری از رود جیحون به آن طرف را شامل نمی‌شد ولی همچنان تمام ارتفاعات ماورای هرات را در برداشت که اکنون شمال باختری افغانستان است در عین حال بلادی که در منطقه‌ی علیای رود جیحون یعنی در ناحیه‌ی پامیر واقع بودند جزء خراسان یعنی داخل حدود آن ایالت محسوب می‌شدند.» (لسترینج، ۱۳۹۳، ۴۰۸) یاقوت حموی نیز درباره‌ی خراسان می‌نویسد: «ابتدای حدود آن از سمت عراق از آذازوار، شهر مرکزی جوین و بیهق است و پایان حدودش از سمت هند، طخارستان، غزنه و سجستان و کرمان است و این‌ها حدود خراسان است.» (ابو عبدالله، بی‌تا، ۴۰۸)

این قلمرو، از منظر دینی و فرهنگی از میانه‌ای سده‌های سوم تا نهم هجری با مناطق؛ مانند: بلخ، غزنه و هرات با تمام فراز و فرود سیاسی - اجتماعی که داشت نقش قابل ملاحظه‌ای در بسط معارف اسلامی داشت و کانون معنوی برای فلاسفه اسلامی، اهل کلام، مذهبی‌ها و صوفیان بود. روایتی که از دین در این جا تدوین گردیده بود با حکمت و خردورزی پیوند داشت و عقلانیت‌ن‌ها ضابطه‌ای تفسیر شریعت حساب می‌گردید. در سده دوازدهم هجری استعمار اروپایی دنیای اسلام را در جهان عرب و شبه قاره هند شکست داد، این تحول بر سیر دینداری حوزه سیاسی - جغرافیایی کنونی افغانستان نیز تأثیر گذاشت و نهایتاً به افول گرایید. در این زمان، در مدینه اساتیدی که اندیشه‌های «ابن تیمیه» را تدریس می‌نمودند، شاگردانی تربیت کردند که یکی از آنان شاه ولی الله دهلوی است.

کنش‌ها و کوشش‌های وی در شبه قاره هند به رویکرد جدیدی از دین‌داری انجامید که بعدها به دارالعلوم دیوبند شهرت یافت. با این تذکر، نفوذ و گسترش رویکرد دارالعلوم دیوبند در افغانستان غایت اصلی این پژوهش است.

شکل‌گیری دارالعلوم دیوبند

رویکرد دارالعلوم دیوبند به سه شخصیت دینی بر می‌گردد: شاه ولی الله دهلوی، شاه عبدالعزیز دهلوی و سید احمد باریلی. شاه ولی الله از شخصیت‌های دینی سده هجدهم است که تأثیر وی در احیای اندیشه‌ی دینی تا آنجایی است که بسیاری از حرکت‌های بنیادگرایانه و اصلاحی در هندوستان، ریشه در افکار و رویکرد دینی آن دارد. (ناظمیان فرد، ۱۳۹۰، ۱۳۲) شاه ولی الله در آغاز نزد پدر خود، عالم بزرگ مدرسه‌ای «رحیمیه» در دهلی، تلمذ نمود و طریقت نقشبندیه را از پدر فراگرفت. (فرمانیان، ۱۳۸۲، ۷۶) دوران وی همزمان با گسترش سلطه‌ی نظامی - سیاسی کمپانی هند شرقی است. در آن زمان انحطاط و زوال، جامعه و دولت مسلمانان هندوستان را فراگرفته بود، شاه ولی الله جنبش اصلاحی را به راه انداخت و رهبری دینی مسلمانان این سرزمین را در دست گرفت. قابل یادآوری است وی معاصر محمد بن عبدالوهاب بود و همزمان با او در مدینه تحصیل کرده است. بعد از شاه ولی الله فرزند او شاه عبدالعزیز، در پایان سده هجده و شروع سده نوزدهم، در راه احیای اندیشه دینی و مبارزه با عواملی که کیان اسلامی را در شبه قاره مورد تهدید قرار می‌داد، گام نهاد. عبدالعزیز در زمانی که کمپانی هند شرقی انگلستان در محاکم و دعاوی، قوانین عرفی را جایگزین شریعت اسلامی نموده بود؛ در یک اقدام، با صدور فتوایی، سرزمین هند را «دارالحرب» نامید و نبرد با انگلیسی‌ها را فرض شمرد. این فتوا، بر انگیزه دینی مسلمانان هند در مبارزه با بیگانگان افزود و روحیه‌ای مقاومت آن‌ها را افزون کرد. به گونه‌ای که کارگزاران کمپانی هند شرقی انگلستان، برای کاستن از اثرات فتوای او، ناچار شدند از علمای درباری استمداد نمایند. آنان نیز برای ختناسازی فتوای وی، اظهار داشتند در این شرایط، رویارویی با انگلیسی‌ها باعث ائتلاف جمعیت مسلمانان خواهد شد، لذا جهاد بر هیچ کس فرض نیست.

سید احمد باریلی از دیگر شخصیت‌های دینی، در واکنش به انحطاط جامعه اسلامی

هند و نیز سلطه‌ی انگلیسی‌ها بر این سرزمین، وارد مبارزه عملی با بیگانگان شد. هدف سید احمد پاک‌سازی جامعه اسلامی از عقاید و اعمال غیر اسلامی و بازگشت به اسلام اصیل، از طریق جنبش جهادی بود. وی به پیروی از اندیشه‌های بنیادگرایانه‌ای شاه ولی‌الله و شاه عبدالعزیز، به رد شرک و دفاع از حریم توحید برخاست. وی شدیداً با حاکمیت سیک‌ها و بیگانگان مخالف بود، وی در سال (۱۸۲۷) با لقب امیرالمؤمنین به حاکمان آسیای مرکزی نامه نوشت که خلافت وی را بپذیرند و در این زمان به جنگ با سیک‌ها وارد شد. سید احمد در سال ۱۸۳۱م/۱۲۴۶ق در جنگ بالاکوت، ناحیه‌ای در نزدیکی افغانستان و کشمیر، کشته شد. بعد از مرگ او، جنبش آن با نام «محمدی» به راه خود ادامه داد. (لایپدوس، ۱۳۹۳، ۲۱۵) سال‌ها بعد از قیام سید احمد، بر اثر اعمال عمال انگلیس همچون رسمیت یافتن زبان انگلیسی به جای فارسی، تصرف موقوفات، تعطیل مدرسه‌های دینی ...، مردم هندوستان اعم از مسلمان، هندو و سیک در سال (۱۸۵۷) قیام عمومی کردند که به وسیله انگلیسی‌ها شدیداً سرکوب شد و دهلی مرکز فرهنگی مسلمانان و جایگاه اعقاب اکبر و اورنگ، ویران گردید و بسیاری اعدام و تبعید شدند. در سال‌های (۱۸۵۸) و (۱۸۵۹) انگلیسی‌ها به غیر از تخریب مساجد، هر مسلمان را مجبور می‌کردند که یک چهارم دارایی خود را به استعمارگران بپردازد. در این زمان عده‌ای از علمای مسلمان ایالت‌های شمال غربی هند، اعدام شدند و بعضی به حیدرآباد مهاجرت کردند. از آن جمله، حاجی امدادالله، پدر معنوی مدرسه‌ای دیوبند، هند را ترک گفت و برای همیشه در مکه سکنا گزید. در پی شکست قیام سال (۱۸۵۷) سه گرایش در میان مسلمانان هندوستان شکل یافت که عبارت‌اند: (۱) دارالعلوم دیوبند. (۲) حرکت سر سید احمد خان. (۳) بریلویه به رهبری احمد رضا خان. (ناطمیان فرد، ۷۹)

دارالعلوم دیوبند از مهمترین نهضت‌های اسلامی شبه قاره هند در میانه‌ی دوم سده ۱۳/۱۹م به شمار می‌رود که در پی اجرای کامل شریعت اسلامی و جهاد علیه استعمار بریتانیا بود و نقش به‌سزایی در شکل‌گیری نهضت‌های بنیادگرا در پاکستان، افغانستان، کشورهای آسیای میانه و جنوب شرقی آن در سده ۱۴/۲۰م ایفا کرد. نام دارالعلوم دیوبند از شهر «دیوبند»، گرفته شده که جایگاه برجسته‌ای در تاریخ تفکر اسلامی شبه قاره دارد و

همواره طلابه دار رسمی اسلام در شبه قاره هند بوده است. این دارالعلوم در ۱۵ محرم ۱۲۸۳/۳۰ می ۱۸۶۷، توسط مولانا محمد قاسم نانوتوی و همراهی رشید احمد گنگوهی در دیوبند در ناحیه سهارنپور، واقع در (۱۵۰) کیلومتری شمال دهلی بنا نهاده شد. این دارالعلوم ابتدا در گوشه‌ی مسجدی به نام «چته» با حضور یک طلبه به نام محمود حسن، و یک آخوند/مولانا، به نام محمود، در سایه‌ی یک درخت انار، کار خود را آغاز کرد (خامنه‌ای، ۱۳۴۷، ۴۴) بعدها در کنار همان مسجد، بر وسعت آن افزوده شد و برخوردار از عمارت‌های متعدد، مساحت وسیع، طلبه‌ها و استادان و کارکنان پرشمار گردید تا این که اعتبار و شهرت جهانی یافت و به بزرگ‌ترین دارالعلوم دینی عربی زبان اهل سنت در جهان اسلام بعد از الازهر تبدیل شد و به «ازهر هند»، «ازهر شرق» و «ازهر آسیا» القاب یافت. (Metcalf, 1982. 110)

از همان ابتدای تأسیس، مؤسسان دارالعلوم دیوبند برای حفظ استقلال مدرسه و جلوگیری از نفوذ مستقیم یا غیر مستقیم حکومت انگلستان، در اساسنامه‌ی آن مقرر کردند که دارالعلوم نباید هیچگونه کمک مالی از حکومت هند بریتانیوی دریافت کند. مسئولین برای تأمین هزینه‌های آن فقط می‌توانند از کمک‌های مردمی استفاده کنند. از این رو، دارالعلوم دیوبند به تدریج زمینه‌ای برای ایجاد یک نهضت آزادی خواهی شد و فعالیت‌های آن تحت الشعاع تأمین آزادی شبه قاره هند قرار گرفت. در منشور این دارالعلوم، که به «مسلك علمای دیوبند» شهرت یافت، مشی دینی و آموزشی آن بر اساس قرائت دینی شاه ولی الله، مذهب سنت و جماعت، اتکا به حدیث، امر به معروف، متابعت از فقه حنفی و کلام ماتریدی_ اشعری، مبارزه با بدعت و انحراف و پیروی از سنت بنیانگذاران آن محمد قاسم نانوتوی و مولانا رشید احمد گنگوهی ترسیم شده است. (Manzar, 1974. 142)

ارکان اصلی دارالعلوم دیوبند عبارت است از: هسته مدیریت، انجمن مشورتی و هیأت آموزشی بود که گروه اخیر، از دو دسته‌ی دوازده نفره، با رتبه‌بندی در تسلط زبان عربی تشکیل می‌شد. در هسته‌ی مدیریت نیز، سه عنصر اصلی نقش ایفا می‌کردند: سرپرست؛ که رئیس و پیشوای دارالعلوم بود، مهمم که امور اجرایی و اداری را برعهده

داشت و صدر که ناظر بر امور آموزشی بود. بعدها نیز، عنصر چهارم «مفتی» به این هسته افزوده شد؛ که بر امور شرعی و حقوقی نظارت می‌کرد. در انجمن مشورتی نیز مدیران و هفت عضو دیگر از سایر بخش‌ها، حضور داشتند که وظیفه‌ی آن‌ها کمک به پیشبرد سیاست‌های آموزشی و مالی دارالعلوم و تعامل بهتر با اولیاء طلبه‌ها بود. طلبه‌ها بعد از نام نویسی، می‌بایست علاوه بر قرآن و عربی، زبان فارسی را تا سطح گلستان سعدی فرا گیرند و بعد از آن در آزمون پایانی این مرحله، نمره قبولی را به دست آورند. از کسانی که این مرحله را با موفقیت می‌گذراندند، انتظار می‌رفت که مجموعه‌ای کامل و ثابتی از دروس برنامه‌ریزی شده‌ی ده ساله را - بعدها به شش سال کاهش یافت - زیر نظر مدرسان این مرکز بگذرانند تا از این طریق، اهداف عالی دارالعلوم را تحقق بخشند. (Rizvi, 1982, p75)

دیوبندی‌ها از ابتدا تأسیس دارالعلوم به واسطه‌ی خاستگاه سیاسی خود، به تدریج به ایفای نقش در تحولات سیاسی شبه قاره پرداختند و در مبارزات آزادی‌خواهی، استقلال‌طلبی و بیگانه‌ستیزی سهم فعال داشتند. مولانا محمود الحسن مشهور به شیخ ال‌هند یکی از علمای برجسته‌ی دیوبندی بود که در مبارزات آزادی‌خواهانه هند، مشارکت فعال داشت. وی به منظور گسترش دامنه مبارزات خود علیه انگلیسی‌ها در صدد اجرای طرحی برای قیام مسلحانه برآمد. از این رو به کمک تنی چند از بزرگان دیوبند به آموزش نظامی داوطلبان پرداخت تا آن‌ها را برای مبارزه مسلحانه آماده سازد. (Ahmad, 1993, 54) در این مقطع، ضرورت توجه حمایت نظامی دولت‌های مسلمان، در اندیشه آن‌ها جوانه زد. مولانا عبیدالله سندی به کابل و مولانا منصور انصاری به مرزهای شمال غربی هند اعزام شدند تا به یاری‌گیری حمایت مردمی پردازند. محمود الحسن و حسین احمد مدنی نیز به حجاز رفتند تا افکار عمومی را علیه انگلیسی‌ها برانگیزند. نمایندگان دولتی عثمانی جمال و انورپاشا در دیدار با محمود الحسن وعده کردند که بعد از پیروزی در جنگ جهانی اول، از اندیشه استقلال‌خواهی هندیان حمایت کنند، مسبوق به همین وعده‌ها بود که محمود الحسن برای مبارزه با انگلیسی‌ها، در صدد تشکیل دولتی در تبعید برآمد. طرح او توسط مأموران انگلیسی کشف شد و به حساسیت انگلیسی‌ها علیه او دامن زد.

شیخ ال‌هند که حاضر نشده بود فتوانامه‌ای علمای مکه، در مرتد خواندن سلطان عبدالحمید عثمانی را امضا کند، خشم شریف حسین را بر انگیخت تا او را دستگیر و به نیروهای انگلیسی تحویل دهد. وی بعد از تحمل سه سال زندان در جزیره مالت، در سال (۱۹۲۰) میلادی به هند بازگشت و به جنبش خلافت که یک‌سال پیش از او برپا شده بود، پیوست. (نهر، ۱۳۵۰، ۵۷۵) هدف بنیانگذاران جنبش خلافت، این بود که با ایجاد وحدت سیاسی در میان مسلمانان، از موجودیت خلافت دفاع کنند. اندیشه‌ی حاکم بر جنبش، این بود که چون سلطان عثمانی، مدافع اماکن متبرکه حجاز است، دفاع از او ضروری است. از این رو، علمای دیوبند با صدور فتوایی، در سال (۱۹۱۹) میلادی، اعلان کردند که جزیره‌ی العرب، مکان مقدسی است که غیر مسلمانان نمی‌توانند بر آن حکمرانی کنند و در تملک خود درآورند. آنان اعلان کردند که هر کی، نهضت خلافت را یاری نکند، از وظیفه‌ی دینی خود عدول کرده است. بارزترین رویکرد دیوبندی‌ها به مسائل سیاسی در این مقطع، همراهی با جنبش خلافت و حمایت از کنگره ملی هند بود. محمود الحسن با صدور فتوایی، همکاری با مهاتما گاندی و حزب کنگره ملی را که سیاست عدم همکاری با انگلیسی‌ها و نافرمانی مدنی، از راه به کارگیری عدم خشونت، در پیش گرفته بود فرض شمرد. (حسن، ۱۳۶۷، ۱۴۷) به تدریج، علمای دیوبند در پی گرایش‌های سیاسی به دو شاخه انشعاب کردند. یک گروه انشعابی از جمعیت علمای هند به رهبری بشیر احمد عثمانی که موفق به تشکیل «جمعیت علمای اسلام» گردید که از خواست مسلمانان هند در تشکیل کشور مستقل پاکستان حمایت می‌کرد. اما یک بخش علمای دیوبند هندوستان و حزب «جماعت اسلامی» تأسیس شده به وسیله مولانا مودودی به دفاع و حمایت از اندیشه‌های اصلاح‌گرایانه و اصیل دیوبندیه پرداختند تا بتوانند با ملی‌گرایی هندوئیسم که نمونه‌ی برجسته‌ی آن تخریب مسجد بابر در جمادی الثانی ۱۴۱۳ق و دسامبر ۱۹۹۲م بود، مقابله کنند. (هاردی، ۱۳۶۹، ۳۲۲)

رویکرد دینی و مشاهیر دارالعلوم دیوبند

رویکرد دینی دارالعلوم دیوبند در بستر زمان متفاوت بوده و از نظر تقسیمات، شامل دو دوره می‌شوند. دوره نخست پیش از تجذیه شبه قاره هند با مرکزیت دهلی، دوره دوم

پاکستان با مرکزیت مناطق قبایلی آن که اکثر علما و رهبران دینی آن برخاسته از مناطق قبیله‌ای پشتون‌نشین می‌باشند که با جریان اصیل و قدیمی دیوبند چندان سنخیت ندارند. (شیرازی، ۱۳۹۶، ۱۶۱) بنیان رویکرد دینی دارالعلوم دیوبند برگرفته از اندیشه و آرای «شاه ولی الله» است. نانوتوی، بانی دارالعلوم دیوبند می‌گوید: «از نظر مسلک و روایت، دیوبند در خط حضرت شاه ولی الله می‌باشد.» (محمد، «نگاهی به تاریخ مکتب دیوبندی؛ از آغاز تا امروز»، مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی) تلاش شاه ولی الله، ایجاد آشتی و هماهنگی میان مذاهب و گرایش‌های گوناگون فقهی، کلامی و تصوف بود و همچنان به وجود آوردن یک دستگاه فکری منسجم برای سامان دادن زندگی مادی و معنوی جامعه‌ای مسلمانان بود. دارالعلوم دیوبند در دوره نخست جایگاه علمی داشت و دنبال تربیت عالمان بودند. این‌ها با تصوف مشخصاً مکتب «چشتیه» و «نقشبندی» دلبستگی داشت، کلام ماتریدی_ اشعری همراه با اصلاحاتی که شاه ولی الله، شاه عبدالعزیز و شاه اسماعیل وارد کرده بودند، گرایش وثیقی داشتند. در مذهب پیرو حنفی بودند، چنان‌که سهارنپوری می‌گوید: «ما در فروع پیرو ابوحنیفه هستیم و در اصول از ابوالمنصور ماتریدی و ابوالحسن اشعری تبعیت می‌کنیم.» (احمدی منش، ۱۳۹۲، ۸)

منشور عقاید عالمان دیوبند بر هفت ماده استوار است که به شرح زیر است: اول. شریعت: بنیاد شریعت بر وحی استوار است. ساختمان دین بر وحی استوار است که چهار دلیل دارد: قرآن، سنت، اجماع، قیاس. دوم. ماتریدیت با اشعریت: دیوبند در صفات خبری و غیر آن می‌گویند به آیات قرآن ایمان داریم اما کیفیت بعضی‌ها چون «الرحمن»، «علی‌العرش استوی» و «یدالله فوق أیدیهم» را نمی‌دانیم. خداوند (ج) را منزله از صفات مخلوقین می‌دانیم و حدوث برای وی قائل نیستیم و به تأویلاتی چون ید به معنای قدرت، استواء به معنای استیلا برای تقرب اذهان قاصرین ایراد وارد نمی‌کنیم. سوم. تقلید فقهی: در مسایل فقهی، فرعیات دینی و اخلاقیات، اصول حنفی را مراعات می‌نمایند و تأکید می‌دارند اجتهادات جزئی که صورت می‌گیرد می‌باید حدود حنفیت در نظر گرفته شود. عصیت، تعن و تمسخر علیه دیگران را روا نمی‌داند. منظورشان از دیگران شافعی، حنبلی و مالکی است. این‌ها در برابر وهابی‌ها که اصلاً تقلید را نمی‌پذیرند مقلد ابوحنیفه هستند و

می‌پندارند آن‌هایی که تقلید ندارند، گمراه و تابع هوا و هوس می‌باشند. چهارم. طریقت: دیوبندی‌ها اعتقاد دارند بعد از این که مسلمانان دین را فهمیدند می‌باید برای تهذیب اخلاق، تزکیه نفس و سلوک باطنی خویش پیرو طریقت گردند که مبنای آن بر قرآن و سنت استوار باشد. پنجم. دفاع از دین در مقابل ضلالت، فتنه و گمراهی‌ها: تهاجمات چه در داخل مسلمانان و چه بیرون صورت گیرد باید آن را کشف و در مقابل آن ایستاد. فتنه‌ها در قالب بدعت، خرافات، شرک ... پدید می‌آیند، در مقابل آن از سیاست دفاعی دین می‌باید پیروی کرد. مقابله بایست با استدلال‌های لازم سیاسی، فلسفی، اجتماعی ... همراه باشد. ششم. جامعیت و اجتماعیت: دین اسلام کامل است «الیوم اکملت لکم دینکم» نه چیزی به آن اضافه می‌شود نه کم می‌گردد. افراط و تفریط در آن صورت نمی‌گیرد. این را اعتدال می‌گویند و اهل سنت و جماعت بر همین طریقه است. عالمان دیوبند می‌پندارند مسلکی دارند که احکام‌شان جامع و از زاویه‌های مختلف بررسی شده است. ما روایت و درایت، عقل و نقل، علم و عشق، قانون و شخصیت، عدل و اقتصاد و اخلاقیات را جمع نموده‌ایم و مسلمانان را تربیت می‌کنیم. اگر کسی بگوید احکام سیاسی و اجتماعی نداریم درباره ما سوء تفاهم دارد. هفتم. پیروی از سنت رسول: دیوبندی‌ها باور دارند که تمام اعمال و کردار رسول اکرم اسوه حسنه است و می‌باید از آن پیروی نمود. در این صورت از تمام بلاها و خطرات مصئون خواهیم بود، آنان قائل به افضلیت پیامبر^(ص) نسبت به تمام خلائق‌اند و کسی را در مقام قرب الهی همپایه او نمی‌دانند و قائل به حیات پیامبر^(ص) در بعد از مرگ و در قبر هستند و آن را حیاتی دنیوی می‌دانند، نه برزخی. (دهلوی، ۱۱۷۰ق، ۲۷) لازم به ذکر است دیوبندی‌ها درباره اصحاب رسول باور دارند که آنان در میان امت افضل‌ترین، مقدس‌ترین هستند. ملا علی قاری از بزرگان دیوبند در بحث تکفیر در شرح فقه اکبر از ابوحنیفه^(ح) نقل کرده که گفته است: «لا تکفر احدا من اهل القبلة» آنگاه افزوده است: «این عقیده اکثر فقهاست». خشونت و کشت و کشتار در اسلام مخصوص کفار حربی است و رفتار و تعامل مسلمانان و مؤمنان در مقابل یک‌دیگر بسیار مهربان و رحیم باشد. (صفری، ۱۳۹۳، ۴۵)

دیوبندی‌های که در پاکستان مرکزیت دارد با دیوبند قدیم تفاوت دارد. این‌ها در

دهه‌های ۱۹۳۰-۱۹۴۰ از ایده تشکیل پاکستان به رهبری «علی جناح» حمایت می‌کردند اما علمای دیوبند دهلی مخالف این ایده بودند، چراکه این اندیشه را انگیزه‌های استعماری انگلیس می‌دانستند. جریان دیوبند پاکستان با تصوف میانه‌ی خوب نداشتند و تا این‌که دنبال مسایل علمی_دینی باشند دنبال مسایل سیاسی_نظامی بودند. این‌ها استقلال و هویت ذاتی خویش را تا اندازه زیاد از دست دادند و در دهه‌های اخیر تحت نفوذ وهابیت قرار گرفتند، حتی سازمان‌های جاسوسی خارجی به ویژه غربی‌ها نیز بر آنان نفوذ کرد. این‌ها مدارس زیادی را تأسیس کردند که مهمترین آنان «دارالعلوم حقانیه» در اکوره ختک است که مولانا عبدالحق حقانی، پدر مولانا سمیع الحق آن‌را ایجاد کرد و افراد سرشناسی چون: سمیع الحق، فضل الرحمن و بزرگان طالبان افغانستان در آن‌جا تربیت یافته است. دارالعلوم دیوبندی امروز پاکستان بیش از آن‌که عالم تربیت کنند، جوانانی در قالب طالبان و سایر عناوین جذب و تربیت می‌کنند که در راستای سازمان‌های تروریستی_تکفیری یا همان سلفی_جهادی شناخته می‌شوند. آیین جهاد تن‌ها راه مبارزه با کفر و شرک در اعتقاد این‌ها است و همچنان با مذهب شیعه ستیز دارند.

با برداشت فوق می‌توان گفت که دیوبند دهلی و پاکستان به میزان فعالیت دینی و سیاسی‌شان دچار تشتت آراء و رفتار می‌باشند، بنابراین در کل دارالعلوم دیوبند آنچه را خود برداشت می‌کرد «دین» می‌دانست و بیرون از آن را بدعت و انحراف از دین قلمداد می‌کرد. تحجر، مطلق انگاشتن و دیگران را نفی کردن خصیصه‌ی بارز پیروان دیوبند می‌باشد. توسل به خشونت به هدف به دست آوردن قدرت سیاسی و احیای الهیات اسلامی بدون اعتنا به خرد و عقلانیت از ویژگی‌های بارز دارالعلوم دیوبند مشخصاً پاکستان است. می‌شود گفت «دیوبندی‌زم» یک نماد است؛ نماد بی‌اهمیتی به خرد و اکتفا به خشونت. یعنی هر گروه دینی که جهت به دست آوردن قدرت سیاسی به خشونت متوسل می‌شود و در صدد احیای الهیات اسلامی به دور از التفات به الزامات خرد است، می‌تواند عضویت دارالعلوم دیوبند را دارا باشد. (امیری، ۱۳۹۲، ۴۶۱) شخصیت‌های که از نظر دارالعلوم دیوبند مشاهیر این مدرسه برگزیده شده است و صاحب دانایی پیرامون حدیث، روایت، تفسیر و درایت فقهی بوده؛ علاوه بر آن مصلح به‌شمار می‌روند (۵۲) نفر اند که تعدادی از

آن‌ها این‌ها می‌باشند: حجت الاسلام مولانا محمد قاسم نانوتوی، قطب ارشاد مولانا رشید احمد گنگوهی، شیخ الہند مولانا محمود الحسن دیوبندی، مولانا عبداللہ امیتوی، مولانا سید احمد حسن امروهوی، مولانا مفتی عزیر الرحمن عثمانی، مولانا اشرف علی تھانوی، مولانا حافظ عبدالرحمن امروهوی، مولانا حکیم عبدالوہاب یوسف پوری، مولانا مفتی محمد کفایت اللہ، مولانا سید احمد مدنی، مولانا مفتی محمد شفیع، مولانا محمد طیب، مولانا محمد یوسف بنوری، مولانا مفتی محمد محمود پدر مولانا فضل الرحمن. (شیرازی، همان: ۱۵۸)

دیوبندیہ در افغانستان

از نگاه تاریخی، نفوذ رویکرد دارالعلوم دیوبند در افغانستان مصادف است با سال (۱۷۴۷م) (هدف، شاه ولی اللہ دہلوی است کہ مرجعیت قرائت دینی دارالعلوم دیوبند شناخته می‌شود) یعنی؛ آغاز حکمرانی احمدخان سدوزایی. با اعلان پادشاهی احمدخان در قندھار، «شاه ولی اللہ دہلوی بہ فکر سلطہ ی یک سلطان مسلمان حنفی برہند افتاد. دہلوی، احمدخان را برای جہاد با ہندوہا تحریک نمود و بنابر دعوت او بود کہ احمدخان با مرہتہ‌ہا وارد جنگ گردید.» (خواتی، ۱۳۹۸، ۱۸) با وفات شاه ولی اللہ دہلوی، فرزند او عبدالعزیز و بعد آن، سید احمد بریلوی راہ او را ادامہ دادند. یکی از کار کردہای سید احمد بہ رغم مخالفت ہای شدید قبایل، اتحاد افراد قبایل پشتون در پاکستان و افغانستان می‌باشد. (فرمانیان، همان: ۷)

افغانستانی‌ہا از زمان تأسیس دارالعلوم دیوبند جزء طلاب اصلی این حوزہ ی علمی بہ شمار می‌رفتند. در پایان اولین سال تأسیس دیوبند، تعداد طلاب آن بہ ۷۸ نفر می‌رسید کہ ۵۸ تن آنان افغانستانی و پنجابی بودند، (رضوی، بی تا، ۸۳) این دارالعلوم از نفوذ گسترده‌ای در افغانستان برخوردار بود و بسیاری از عالمان افغانستان تحصیلات دینی خود را در آنجا گذرانیدہ بودند. از میان عالمان نسل دوم دارالعلوم دیوبند، یکی آن مولانا محمد یوسف بنوری است، نامبرده اصالتاً افغانستانی است و از ولایت لغمان می‌باشد. (شیرازی، همان: ۱۶۱) بعد از تشکیل پاکستان دارالعلومی در کراچی تأسیس کرد، فرد متبحر در علوم بودہ و در مصر با علامہ طنطاوی مباحثہ داشته و تفسیر او را نقد و بررسی نمودہ است. بعدہا

طنطاوی از وی به عنوان «استاد» نام می‌برد و اشتباهاتی را که مولانا محمد یوسف یادآوری کرده بود، پذیرفت. وی آثار زیادی دارد و بر ترمذی شرح نوشته و بر فارسی و عربی تسلط داشت و کشورهای زیادی سفر نموده است. به نظر می‌رسد دیوبندی‌ها در دوره‌ی پادشاهی عبدالرحمن (۱۹۰۱-۱۸۸۰) نقش قابل ملاحظه‌ی داشتند، بنابر روایتی، عبدالرحمن در سال (۱۳۰۴ هـ-ق) سیزده نفر از عالمان از جمله: مولانا ابوبکر، مولانا سعدالدین و ... را به حضور خواسته و دستور می‌دهد که رساله‌ای در فضایل جهاد، اطاعت از اوامر پادشاه، تکفیر، قتل و ذم آنانی که در مقابل شاه قیام و شورش می‌نمایند، تألیف کنند. بعد از دو سال، این رساله (۲۰۴) صفحه‌ای کامل و به تأیید پادشاه می‌رسد و در سال (۱۳۰۶ هـ-ق) چاپ می‌شود. (حسین علی یزدانی و دیگران، ۱۳۷۰، ۲۰۶) این نوشتار مبنای مشروعیت‌دهی مظالم عبدالرحمن می‌شود، آنچه قابل تأمل است مؤلفان این رساله و بعدها عالمانی که در صدور فتاوی سرکوب و کشتار مردم مشخصاً هزاره‌ها نقش داشتند، از رگه‌های دین‌داری رویکرد دیوبندی برخوردار بودند. رویکرد دیوبندی‌ها در زمان پادشاهی حبیب الله (۱۹۱۹-۱۹۰۱) همچنان ابهت داشت. اما در زمان سلطنت امان الله (۱۹۱۹-۱۹۲۹)، پادشاه شبه تجددخواه، بهر جلوگیری از خطرات دیوبند و ورود بنیادگرایی در افغانستان، سفر طلاب افغانستانی را به دیوبند ممنوع نمود. (خواتی، همان: ۱۸) وی با اتکا بر قوه قهریه، خوار شمردن میراث مذهبی و شیفتگی که به ظواهر تمدن غربی داشت به تحمیل رفتار شبه مدرن (خزایی، ۱۳۸۶، ۴) غربی اقدام کرد که با واکنش مردم قرار گرفت و نهایتاً از قدرت ساقط گردید. بعد از او، شاه حبیب الله کلکانی به قدرت رسید. وی در زمان پادشاهی خود با عالمان مراوده برقرار کرد و از آنان دل‌جویی نمود. بعد از آن، نادرشاه برای توجه حمایت روحانیون، مدرسه‌های دینی را در نقاط مختلف افغانستان تأسیس نمود که نسخه‌ای افغانستانی دیوبند بودند؛ مانند: دارالعلوم امام اعظم در کابل، دارالعلوم اسدیه در بلخ و سایر دارالعلوم‌ها و دارالحفاظ‌ها.

ظاهرشاه نیز ارتباط نزدیکی با دارالعلوم دیوبند داشت. در سال (۱۹۳۰م) محمد طیب قاسمی نوه محمد قاسم نانوتوی به ریاست دارالعلوم انتخاب شد و تا زمان وفات (۱۹۸۳م) در این سمت بود. در دوران او، دارالعلوم در ابعاد مختلف رشد کرد. از جمله اقدامات مهم

او، سفر به افغانستان در (۱۹۳۹م) برای تحکیم روابط دارالعلوم با حکومت ظاهرشاه بود. (قاسمی، ۱۳۸۲، ۲) قابل یادآوری است ظاهرشاه نیز بنابر دعوت بزرگان دارالعلوم دیوبند، در فیروزی (۱۹۵۸م) از دارالعلوم دیوبند بازدید کرد (علی محمد طرفداری و دیگران، ۱۳۹۲، ۷۰) و با متولیان آن آشنا شد. در زمان او، به تعداد دارالعلوم دیوبند افزوده شد و تلاش نمود تا با مشارکت علمای این دارالعلوم روند نوسازی و مدرنیته را در افغانستان تسهیل بخشد. اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی سابق در سال (۱۹۸۰م) و جهاد مردم افغانستان علیه آنان، نقطه‌ای عطف در تاریخ افغانستان است. دیوبند پاکستان با مرکزیت مدرسه‌ی حقانی به تأثیر از تحولات جهانی، با جریان‌های سلفی_ وهابی نزدیکی یافت و از این بعد در پیدایش بسیاری از گرایش‌ها و گروه‌های افراط‌گرا نقش اساسی داشت. دیوبند پاکستان با حمایت مالی کشورهای عربی و مداخلات بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای به حمایت از مجاهدین افغانستان پرداخت و بنابر استنادی تا سال (۱۹۷۰م) هفتصد باب مدرسه در پاکستان بود، اما از سال ۱۹۷۷ تا ۱۹۸۸ سیر صعودی مدارس به بالاتر از سه هزار رسید. ورود اندیشه‌ی سلفی_ وهابی در افغانستان در شکل شناخته‌شده آن که در عربستان سعودی حاکمیت یافته است، در ارتباط تنگاتنگی با جهاد علیه اشغالگری روس‌ها در این کشور باز می‌گردد. در همین دوره وهابیان کشورهای عربی وارد پشاور پاکستان گردیده و در کنار مجاهدین افغانستانی قرار می‌گیرند و در امر جهاد شرکت فعال می‌یابند. مخصوصاً عربستان سعودی از شهریور (۱۳۶۷)، به بهانه کمک‌های آموزشی و انسان‌دوستانه با تأسیس مراکز آموزشی و امدادی در اردوگاه‌های مهاجرین در پاکستان، در صدد گسترش آیین وهابی‌گری در میان افغانستانی‌ها برآمد. شرایط بسیار نازل زندگی در محیط‌های یادشده فرصت را برای عربستان فراهم ساخت تا دلارهای نفتی را با آموزه‌های افراطی و فرقه‌گرایانه‌ی وهابیت همراه ساخته و بخش گسترده مهاجرین در پاکستان را تحت تأثیر وهابیت قرار دهند. (نظری، ۱۳۹۳، ۱۰۹) مثلاً، وهابیان سعودی در دوران جهاد به مهاجرین افغانستانی در ایالات قبایلی، مراکز متعددی تأسیس کردند و از طریق کمک‌های مالی، به تبلیغ فرهنگ وهابی‌گری می‌پرداختند. همچنین با توزیع کتاب، سخنرانی، فیلم، نوار و عکس به آواره‌گان و مهاجران سنی‌مذهب افغانستانی مقیم این

ایالات آموزش می‌دادند. (شفیعی، ۱۳۸۹، ۲۰۰) در پهلوی کمک‌های مالی و تأسیس مراکز، اسلام‌گرایان عرب به زعم جنگ کمونیسم و اسلام به پاکستان می‌رفتند و پس از پیمودن مراحل آموزشی به مجاهدان افغانستانی در افغانستان می‌پیوستند. چیزی نگذشت مجاهدان عرب به بیش سی هزار تن رسیدند. (میشائیل پولی و خالد دوران، ۱۳۸۰، ۴۳)

یکی از چهره‌های برجسته عرب که نقش فعال در کشیدن پای داوطلبان عرب و مسلمانان به جنگ افغانستان داشت، عبدالله یوسف عزام (۱۹۸۹-۱۹۴۱) مبارز فلسطینی بود. او که آموزش‌های مذهبی دیده بود و درجه‌ی دکتری در فقه اسلامی از دانشگاه الازهر داشت، در نخستین سال‌های دهه‌ی (۱۹۸۰) با صدور فتوایی درباره‌ی واجب بودن جهاد در افغانستان، شور و شوق بسیاری از جوانان مسلمان را برانگیخت. (نداف، ۱۳۸۱، ۵۰) عزام در (۱۹۸۴) در پشاور و در منطقه‌ی مرزی میان پاکستان و افغانستان سازمانی با عنوان «مکتب الخدمه» برپا کرد که به کار جذب، تأمین مالی و آموزش نظامی داوطلبانی می‌پرداخت که از سراسر جهان اسلام آن‌جا می‌آمدند و سپس به افغانستان فرستاده می‌شدند. (عباس‌زاده فتح‌آبادی، ۱۳۸۷، ۱۸) از دیگر کسانی که نقش در جذب نیروی جهادی بازی کرد، شیخ عمر عبدالرحمن از رهبران جماعت اسلامی مصر بود که بعد از کشته شدن عزام (۱۹۸۹)، گروهی او را رهبر معنوی جهادگرایان بین‌المللی به شمار می‌آوردند. اسامه بن لادن، از چهره‌های دیگری است که از راه‌های گوناگون، به‌ویژه در زمینه‌ی مالی، کمک‌های کارساز به مجاهدین کرد. اسامه که به هنگام تحصیل در رشته‌ی مهندسی شهری در دانشگاه عبدالعزیز در عربستان با افکار مانند عبدالله عزام، حسن‌البناء، مودودی و سید قطب آشنا شده بود و برای پیاده کردن اندیشه‌های جهادی آنان دانشگاه را رها کرده و به هدف جهاد علیه تجاوز شوروی در افغانستان (۱۹۷۹) وارد پاکستان شد. (همان، ص ۱۹) ایمن الظواهری از دیگر چهره‌های عرب است که با آمدن او القاعده به شدت به سمت رادیکالیسم و جریان‌های تکفیری گرایش پیدا نمود و آشکار تحرک تروریستی خود را افزایش بخشید. (غلامی، ۱۳۹۴، ۹۳)

بنابر موارد فوق می‌توان گفت که با جهاد افغانستان دینداری مردم افغانستان با ایدئولوژی جهاد جهانی مجاهدان عربستان، اخوانی‌های مصر و دیوبندی‌های پاکستان

پیوند خورد و به رویکرد جدیدی از دینداری انجامید که شاخصه‌های آن در زمان جهاد به افراد چون: گلب الدین حکمتیار، جلال الدین حقانی و عبد رب رسول سیاف دیده می‌شد و اکنون متکامل تر آن طالبان می‌باشند.

طالبان و دارالعلوم دیوبند

دیدگاه‌ها و باورهای مختلف درباره‌ی رویکرد دینی طالبان وجود دارد. برخی آنها را وهابی - جهادی - تکفیری می‌پندارند، برخی آنها را دیوبندی می‌داند و برخی نشانه‌های اخوانی را در آنها ردیابی می‌کنند. احمد رشید روزنامه‌نگار پاکستانی که سال‌ها در ارتباط با جهاد افغانستان فعال بوده و از نزدیک تمام گروه‌های دینی و جهادی؛ تفکر و جهت‌گیری آنها را مورد مطالعه قرار داده است، در مورد طالبان می‌گوید: «طالبان محصول ادغام سه دیدگاه هستند، دیوبند پاکستان، وهابیت عربستان و فرهنگ پشتونالی.» (رشید، ۱۳۷۹، ۱۴۳) اما استنادها از نظر رویکرد دینی، روایت فریه‌بودن دیوبند پاکستان را ارجحیت می‌دهد، چنانکه مبرهن است در بخش تعالیم مذهبی دو گروه فکری هسته مرکزی طالبان را تشکیل می‌دهد؛ اول، ملاها یا مولوی‌های که در زمان جهاد پیرو و عضو جنبش انقلابی «مولوی محمد نبی» بوده‌اند و دوم، طلاب جوانی که در زمان جنگ طالبان بهر رسیدن به قدرت در مدرسه‌های ایالات سرحدی پاکستان درس خوانده‌اند. حلقه‌ی اتصال هردو گروه، مدرسه‌های پاکستان بود که به‌رهبری مولانا فضل الرحمن و مولانا سمیع الحق اداره می‌شد. (اکرم عارفی، ۱۳۷۶، ۱۹۶)

در میان مدرسه‌های مذهبی پاکستان، مدرسه حقانی مشهورترین و بنیادگراترین مرکز آموزشی مذهبی پاکستان است که در آن به تقویت تفکر سلفی-جهادی و ترویج مشی افراط‌گرایی و پرورش تروریست‌ها بر اساس عقاید دیوبندی-وهابی اقدام می‌شود. بیشترین رهبران طالبان از این مدرسه فارغ‌التحصیل شده‌اند، جلال الدین حقانی از این مدرسه فارغ گردیده و ملا عمر رهبر طالبان به عنوان اولین و آخرین فرد دکترای افتخاری از این مدرسه دریافت کرده است. ملا اختر محمد منصور و ملا هبت الله آخوندزاده نیز از کسانی است که تعلیم یافته این مدرسه‌اند. این مدرسه در ایجاد و استیلا «امارت اسلامی طالبان» در هردو بار یعنی سال‌های (۲۰۰۱-۱۹۹۶) و (۲۴ مرداد ۱۴۰۰) نقش به‌سزایی داشت. مولانا سمیع

الحق که به پدر روحانی طالبان معروف بود که خود نیز بدان افتخار می‌کرد؛ در مصاحبه خود با احمد رشید اعلام کرد: ملا عمر شخصاً در سال ۱۹۹۷ با من تماس گرفت و درخواست کرد که اجازه اعزام طلبه‌های مدرسه حقانی را به افغانستان صادر کنم. من هم با توجه به این که ملا عمر در افغانستان به آنها بیشتر نیاز داشت، فرمان ترک درس و اعزام طلبه‌ها را صادر کردم. وی مسوولیت بیش از هشتاد هزار پاکستانی را که به‌همرا طالبان به افغانستان به‌زعم خویش غرض جهاد اعزام شدند، برعهده داشت. (رشید، همان: ۱۴۷)

سمیع الحق با تقسیم دنیا به دو قسمت دارالحرب و دارالاسلام، بر این باور بود جهاد علیه اسرائیل، روسیه و هند مقدس است و ی همچنان باور داشت هرکسی که با طالبان دشمنی و در جنگ باشد، جهاد علیه آنان نیز مقدس است و بر همین دلیل جنگ طالبان با نیروهای احمد شاه مسعود و برهان الدین ربانی را «جهاد» می‌دانست. با شکست طالبان در سال (۲۰۰۱) و حضور آمریکا در افغانستان، فتوای جهاد علیه آمریکا و دولت افغانستان از مدارس دیوبندی پاکستان مشخصاً از جانب مولانا سمیع الحق (مولانا سمیع الحق در ۲ نوامبر ۲۰۱۸ در خانه‌اش در شهر راولپندی پاکستان با چاقو و شلیک یک فرد ناشناس کشته شد) و مولانا فضل الرحمن، صادر گردید. مدارس دیوبندی پاکستان بر علاوه طالبان با القاعده رابطه‌ی خود را نزدیک‌تر نمود با آنکه دیوبندی‌های پاکستان از فتوای بن لادن در سال (۱۹۹۸) که بر مقاومت مسلحانه و هدف قرار دادن غیر نظامیان آمریکایی بر تمام مسلمانان واجب شده بود، حمایت کرد اما با حضور آمریکا در افغانستان این رابطه تسریع گردید. بنابر روایت جیکا استرن، کارشناس آمریکایی مسائل پاکستان، در سال (۲۰۰۲) تعداد مدارس مذهبی پاکستان را ده هزار اعلان کرد که این تعداد در سال (۲۰۰۶) به بیش از دوازده هزار و در (۲۰۱۳) به هفده هزار افزایش یافت. (شیرازی، همان: ۱۶۵) این مدارس تربیت‌گاه بسیاری از افراد طالبان و شبکه‌های تروریستی دیگر نظیر؛ لشکر طیبه، لشکر جهنگوی، حزب المجاهدین، لشکر رعد، تحریک نفاذ شریعت محمدی، لشکر اسلام، طالبان پنجابی، طالبان محمودی‌ها، طالبان گل بهادری در وزیرستان، انصارالاسیر، طالبان فقیر محمد، طالبان سوات، جماعت الاحرار و سایر گروهک‌های افراطی می‌باشد که با دریافت کمک‌های مالی کشورهای ذی‌نفع و حمایت و نظارت ISI پاکستان، روند

خشونت گرایی سلفی_جهادی را در افغانستان و منطقه تا اکنون تسریع می‌بخشند که بنا بر ارزیابی دانشگاه براون، در بیست سال اخیر افغانستان (۲۰۲۱-۲۰۰۱) به تعداد (۲۴۱۰۰۰) به گونه‌ی مستقیم در جنگ جان باخته و صدها هزار فرد ملکی به علت گرسنگی، بیماری و جراحت ناشی از جنگ ویرانگر قربانی شده‌اند. ([https://8am.af/the cost of twenty years of war in Afghanistan](https://8am.af/the-cost-of-twenty-years-of-war-in-Afghanistan)) در کلیت می‌توان گفت طالبان با دیوبند پاکستان پیوستگی شدید دارد و رویکرد دینی آن اساس رفتار اعتقادی و سیاسی طالبان را شکل می‌دهد تا آن‌جا که با به قدرت رسیدن شان در دوره‌ی نخست (۱۹۹۶) و اکنون، منصب‌های مهم دولتی و اداره بسیاری از تشکیلات آموزشی و تحصیلی را به آنانی واگذار کرده‌اند که تربیت شده‌ای مدارس دیوبندی پاکستان‌اند. روی این ملاحظات بود که امیرخان متقی وزیر خارجه طالبان علی‌رغم حضور سنگین دیپلمات‌ها در اسلام آباد در نشست سازمان همکاری اسلامی مورخ ۱۴۰۰/۹/۲۸ به دیدار مولانا فضل الرحمن رهبر جمعیت علمای پاکستان شتافت و از آن در جایگاه «پدر معنوی طالبان» نام برد و قدردانی کرد. همین‌گونه عبدالباقی حقانی وزیر تحصیلات عالی طالبان در جریان سفر به پاکستان مورخ ۱۴۰۰/۹/۲۱، به مدرسه حقانی رفت و با مسوولان آن دیدار کرد و در جریان سخنرانی خویش افتخار کرد که تعلیم یافته این مدرسه است.

نتیجه‌گیری

رویکرد دارالعلوم دیوبند به سه شخصیت دینی بر می‌گردد: شاه ولی الله دهلوی، شاه عبدالعزیز دهلوی و سید احمد باریلی. شاه ولی الله از شخصیت‌های دینی سده هجدهم است که تأثیر وی در احیای اندیشه‌ی دینی تا آنجایی است که بسیاری از حرکت‌های بنیادگرایانه و اصلاحی در هندوستان، ریشه در افکار و رویکرد دینی آن دارد. دوران شاه ولی الله همزمان است با گسترش سلطه‌ی نظامی_سیاسی کمپانی هند شرقی. او جنبش اصلاحی را به‌راه انداخت و رهبری دینی مسلمانان این سرزمین را در دست گرفت. بعد از شاه ولی الله فرزند او شاه عبدالعزیز در راه احیای اندیشه دینی و مبارزه با عواملی که کیان اسلامی را در شبه قاره مورد تهدید قرار می‌داد، ایستادگی کرد و در یک اقدام، با صدور فتوایی، سرزمین هند را «دارالحرب» نامید و نبرد با انگلیسی‌ها را فرض شمرد. بعد از آن، سید احمد باریلی در واکنش به سلطه‌ی انگلیسی‌ها بر این سرزمین، وارد مبارزه عملی شد و راه بازگشت به اسلام اصیل را از طریق جنبش جهادی می‌دانست.

دارالعلوم دیوبند از مهمترین نهضت‌های اسلامی شبه قاره هند در میانه‌ی دوم سده ۱۳ق/۱۹م به‌شمار می‌رود که در پی اجرای کامل شریعت اسلامی و جهاد علیه استعمار بریتانیا بود و نقش به‌سزایی در شکل‌گیری نهضت‌های بنیادگرا در پاکستان، افغانستان، کشورهای آسیای میانه و جنوب شرقی آن در سده ۱۴ق/۲۰م ایفا کرد. نام دارالعلوم دیوبند از شهر «دیوبند»، گرفته شده که جایگاه برجسته‌ای در تاریخ تفکر اسلامی شبه قاره دارد و همواره طلایه‌دار رسمی اسلام در شبه قاره هند بوده است. این دارالعلوم در ۱۵ محرم ۱۲۸۳/۳۰ می ۱۸۶۷، توسط مولانا محمد قاسم نانوتوی و همراهی رشید احمد گنگوهی در دیوبند در ناحیه سهارنپور، واقع در (۱۵۰) کیلومتری شمال دهلی بنا نهاده شد.

رویکرد دارالعلوم دیوبند شامل دو دوره می‌شوند. دوره نخست پیش از تجذیه شبه قاره هند با مرکزیت دهلی، دوره دوم پاکستان با مرکزیت مناطق قبایلی. دارالعلوم دیوبند در دوره نخست جایگاه علمی داشت و دنبال تربیت عالمان بودند. این‌ها با تصوف مشخصاً مکتب «چشتیه» و «نقشبندیه» دلبستگی داشت، کلام ماتریدی_اشعری همراه با اصلاحاتی

که شاه ولی الله، شاه عبدالعزیز و شاه اسماعیل وارد کرده بودند، گرایش وثیقی داشتند. در مذهب پیرو حنفی بودند. اما دیوبندی‌های پاکستان با دیوبند قدیم تفاوت دارد. این‌ها با تصوف میانه‌ی خوب نداشتند و تا این‌که دنبال مسایل علمی - دینی باشند دنبال مسایل سیاسی - نظامی بودند. این‌ها استقلال و هویت ذاتی خویش را تا اندازه زیاد از دست دادند و در دهه‌های اخیر تحت نفوذ وهابیت قرار گرفته‌اند.

افغانستانی‌ها از زمان تأسیس دارالعلوم دیوبند جزء طلاب اصلی این حوزه‌ی علمی به شمار می‌رفتند. در پایان اولین سال تأسیس دیوبند، تعداد طلاب آن به ۷۸ نفر می‌رسید که ۵۸ تن آنان افغانستانی و پنجابی بودند، این دارالعلوم از نفوذ گسترده‌ای در افغانستان برخوردار بود و بسیاری از عالمان افغانستان تحصیلات دینی خود را در آن‌جا گذرانیده‌اند. اما اشغال افغانستان توسط ارتش سرخ شوروی سابق و جهاد مردم افغانستان علیه آنان، نقطه‌ای عطف در تاریخ افغانستان است. دیوبند پاکستان با مرکزیت مدرسه‌ی حقانی به تأثیر از تحولات جهانی، با جریان‌های سلفی_وهابی نزدیکی یافت و از این بعد در پیدایش بسیاری از گرایش‌ها و گروه‌های افراط‌گرا در منطقه و افغانستان نقش اساسی داشت.

فهرست مطالب

۱. ابو عبدالله، یاقوت حموی، (بی تا) معجم البلدان، بیروت: دار صادر، ج ۲.
۲. احمدی منش، محمد، (۱۳۹۲) «نگاهی به تاریخ مکتب دیوبندی؛ از آغاز تا امروز»، نشر مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی.
۳. امیری، علی، امیری، علی، (۱۳۹۲) خرد آواره؛ ظهور و زوال عقلانیت در جهان اسلام، کابل: انتشارات امیری.
۴. اکرم عارفی، محمد، (بهار ۱۳۷۶) «مبانی مذهبی و قومی طالبان»، ضمیمه‌ی فصلنامه علوم سیاسی دانشگاه باقرالعلوم، شماره ۴.
۵. حسن، مشیر، (۱۳۶۷) جنبش‌های اسلامی و گرایش‌های قومی در مستعمره هند، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: انتشارات قدس رضوی.
۶. حسین علی یزدانی و دیگران، (۱۳۷۰) صحنه‌های خونینی از تاریخ تشیع در افغانستان از ۱۲۵۰-۱۳۲۰، مشهد: یزدانی.
۷. خامنه‌ای، سید علی، (۱۳۴۷) مسلمانان در نهضت آزادی هندوستان، تهران: آسیا.
۸. خواتی، محمد شفق، (زمستان ۱۳۹۸) «طالبانیسم؛ دگردیسی از حنفیت خراسانی به سلفیت افغانستانی»، فصلنامه اندیشه معاصر، شماره ۱۸.
۹. خزایی، حسین، (۱۳۸۶) شبه‌مدرن‌گرایی در رفتار مقامات پهلوی، زمانه، شماره ۵۷.
۱۰. دهلوی، شاه ولی الله، (۱۷۰ق) ازالة الخفاء فی خلافة الخلفاء، بی جا، بی تا.
۱۱. رضوی، سید محبوب، (بی تا) تاریخ دیوبند، دیوبند: نشرات اداره تاریخ دیوبند.
۱۲. رشید، احمد، اسلام، (۱۳۷۹) نفت و بازی بزرگ جدید، مترجمان اسدالله شفائی و صادق باقری، تهران: دانش هستی.
۱۳. شیرازی، مهران، (زمستان ۱۳۹۶) «ساختار دیوبندی در شبه قاره هند»، مطالعات راهبردی جهان اسلام، شماره ۷۲.
۱۴. شفیع، نوذر؛ ثالثی و دیگران، (تابستان ۱۳۸۹) «بسترها و زمینه‌های موثر در تکوین و گسترش طالبان پاکستانی»، ضمیمه فصلنامه آفاق امنیت، شماره ۷.
۱۵. صفری، میثم، (تابستان ۱۳۹۳) «تکفیر از دیدگاه بزرگان دیوبند»، سراج منیر، سال ۴، شماره ۱۴.
۱۶. عباس زاده فتح‌آبادی، مهدی، (بهار ۱۳۸۷) «تجاوز نیروهای شوروی به افغانستان سر بر آوردن

- القاعده»، ضمیمه ماهنامه اطلاعات سیاسی، شماره ۲۵۷.
۱۷. علی محمد طرفداری و دیگران، (زمستان ۱۳۹۲) «میراث سیاسی و اجتماعی دارالعلوم دیوبند و نهضت دیوبندیه در شبه قاره هند»، مطالعات علوم تاریخی خوارزمی، شماره ۱.
۱۸. غلامی، رضا، (۱۳۹۴) تاریخ خلافت مدرن، تهران: آوای مکتوب.
۱۹. فرمانیان، مهدی، (تابستان ۱۳۸۲) «شبه قاره هند؛ دیوبندیه، بریلویه و رابطه آن‌ها با وهابیت»، پژوهشنامه حکمت و فلسفه اسلامی، شماره ۶.
۲۰. قاسمی، محمد طیب، (۱۳۸۲) «گزارش سفر افغانستان در پرتو پیوستگی‌های دینی و عرفانی دارالعلوم دئوبند»، ترجمه نذیر احمد سلامی، قم: چاپ غلام حسین جهان تیغ.
۲۱. لسترینج، گای، (۱۳۹۳) جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
۲۲. لاپیدوس، آیرا ماروین، (۱۳۹۳) تاریخ جوامع اسلامی، ترجمه محسن مدیر شانه چی، تهران: آستان قدس رضوی، ج ۲.
۲۳. میثائیل پولی و خالد دوران، (۱۳۸۰) بن لادن کیست؟، ترجمه مهشید میر معزی، تهران: نشر روزنه.
۲۴. ناظمیان فرد، علی، (زمستان ۱۳۹۰) «دارالعلوم دیوبند؛ زمینه‌ها و راهبردها»، علوم سیاسی، مطالعات شبه قاره، شماره ۹.
۲۵. نهرو، جواهر لعل، (۱۳۵۰) کشف هند، ترجمه محمود تفضلی، تهران: امیر کبیر، ص ۵۷۵.
۲۶. نظری، محمدعلی، (پاییز ۱۳۹۳) «اسلام‌گرایان در افغانستان، ویژگی‌ها و چالش‌ها» ضمیمه فصل‌نامه علوم سیاسی پژوهش‌های منطقه‌ای، شماره ۱۳.
۲۷. نداف، عماد، (۱۳۸۱) اسامه بن لادن؛ یک نفر از یک میلیارد، تهران: نشر عابد.
۲۸. هاردی، پی، (۱۳۶۹) مسلمانان هند بریتانیا، ترجمه حسن لاهوتی، مشهد: قدس رضوی.
1. Ahmad, Muin, (1993) *Silken Letters*, Allahabad: Nehru Publication.
 2. Metcalf, Barba Daly, (1860-1900) *Islamic Revival in British India: Deoband*, New Delhi: Oxford University, 1982.
 3. Manzar, Muneer, (1974), *Islamic Education in India*, New Delhi: Vikasa Publishing House.
 4. Rizvi, Mahbub, (1982), *History of Deoband*, Calcutta: Sushilal Press.
 5. [8am.afhttps://8am.af/the cost of twenty years of war in Afghanistan](https://8am.af/the-cost-of-twenty-years-of-war-in-Afghanistan).

